

## بررسی منظومه اللغز، منسوب به سیبویه

عیوض هوشیار<sup>۱</sup>

یوسف بیگ باباپور<sup>۲</sup>

### درآمد

در کتابخانه ملی ایران نسخه‌ای به شماره ۲۴۱۴/۵ (برگ ۱۶۲-۱۶۹) با عنوان اللغز به «سیبویه نحوی» منسوب شده (نک: فهرست کتابخانه ملی، ج ۱۲، صص ۲۰۴-۲۰۵)، اما در حقیقت تصریح نشده که منظورش از سیبویه نحوی کیست. این نسخه به خط نسخ معرب از کاتبی به نام «محمد حسین» است که در سال ۱۰۸۸ هـ.ق. کتابت شده.

این منظومه لغز، حاوی ۵۲ بیت شعر است. شاعر در ابتدا شخصی به نام ثوبان را مورد خطاب قرار داده، گوید: پدرم عثمان هنگام جنگ، لباس غیر خشن و سبک بر من پوشاند و در ادامه وقایع پیش آمده در جنگ و فرود آنها در سرزمین مکه را بیان می‌کند.

بدون شک در هیچ یک از منابع موجود راجع به سیبویه نحوی معروف، صاحب‌الکتاب، به چنین اثری از او اشاره نشده است و این امر تا امروز بر همه محققین معلوم است که سیبویه را غیر از الکتاب، اثری دیگر نیست. اما به چند دلیل ضعیف، می‌توان اثر حاضر را منسوب به وی دانست:

۱- بنا به تصریح کاتب در آخر نسخه که رساله را به سیبویه نسبت داده و گوید: «هَذِهِ الْأَلْغَازُ تَصْنِيفُ النَّحْوِيِّ سَيْبَوِيَهٍ...».

۲- سراینده در آغاز به نام پدرش اشاره کرده، گوید: «كَسَانِي أَبِي عُثْمَانَ ثُوبَانَ فِي الْوَعَا...»: (ثوبان به

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشکین شهر.

۲. نسخه‌پژوه و مصحح متون.

هنگام نبرد، دو جامه بر تن پدرم عثمان پوشانید... که معلوم می‌دارد نام پدر سراینده عثمان است و نام پدر سیبویه نیز عثمان بود: (عمرو بن عثمان...).

۳- به نظر می‌رسد در بیت ۱۰ خطاب به نفس نموده، به نام خود (عمرو) اشاره کرده، گوید: «أَقُولُ لِخَالِدٍ يَا عَمْرُو لَمَّا...»: (می‌گویم به خاطر جاودانگی، ای عمرو آن گاه که...).

۴- در بیت ۲۵ گوید: «إِنَّ عَمْرَأَ بْنِي وَعِثْمَانَ ذَارَأ...»: (به راستی که عمرو و عثمان خانه‌ای را بنا نهدند...) که به نظر می‌رسد احتمالاً اشاره به خود و پدرش است.

به هر حال، با توجه به مراجعات به عمل آمده به دواوین اشعار برخی نام‌آوران ادب عربی و بررسی‌ها و ملاحظات صورت گرفته، ابیات نسخه حاضر در هیچ کدام از دواوین در دسترس یافت نشد؛ لذا از آنجا که موارد لغز در تمام ابیات حاضر، مربوط به نکات نحوی است، تا یافته شدن منابع این ابیات و دلایلی که انتساب آن را به سیبویه رد کند، چنین به نظر می‌رسد که صحت انتساب ابیات حاضر به سیبویه که خود دانشمند نحوی بوده است، دور از منطقی و به گزاف نمی‌نماید؛ و الله أعلم بالصواب.

ذیلاً ضمن ارائه ابیات منظومه حاضر، تا حد امکان به معانی ابیات و حل‌الغاز نهفته در آنها پرداخته‌ایم و نکات لغز نحوی مورد نظر در هر بیت را یافته، ذیل آن نوشته‌ایم؛ تا چه افتد و چه در نظر آید:

\*\*\*

#### متن و شرح ابیات

كَسَانِي أَبِي عَثْمَانَ ثَوْبَانٍ فِي الْوَعَا  
وَهَلْ يَنْفَعُ الثَّوْبُ الرَّقِيقُ لَدَى الْحَرْبِ؟!

[معنی بیت: ثوبان به هنگام نبرد، دو جامه بر تن پدرم عثمان پوشانید؛ و آیا جامه نازک در جنگ به درد می‌خورد؟!]

**نکته لغز:** در واژه «ثوبان» است: بدین صورت که نخست به نظر می‌رسد که (ثوبان) مثنای «ثوب» است و در محل مفعول به برای فعل «كَسَا» است؛ بنابراین، باید منصوب (ثوبین) نوشته شود، حال آنکه (ثوبان) اسم علم است و بنابر فاعل بودن به فعل (كَسَا) مرفوع است.

(۱) إِذَا خَلَّ رِنْدًا بِالْوَصَالِ تَكُنْ لَهُ  
(۲) خَلِيلاً وَقَدْ خَانَ الْعُهُودَ وَصَيِّعًا

[معنی بیت: ای فلانی به وصال با این دوست «رند» وفادار باش و دوستدار او باش، هر چند او به عهد و پیمان دوستی پایدار نماند و آن عهدها را از میان بردارد (به فراموشی بسپارد).  
**نکته لغز:** در واژه «رنداً» است:

(۱) رِنْد: در لغت به معنی فرد بی سر و پا و حقیر.

(۲) رِنْد: نام شخصی است که مورد نظر گوینده است.

همچنین در واژه «إِذَا» لغز موجود است:

(۱) إِذَا: (ظرف زمان) بمعنی هرگاه که، هنگامی که.

(۲) إِ (فعل امر) + ذَا (مخفف هذا).

(۳) جَاءَ أَبِي هَاشِمًا فَأَهْلَكَ زَيْدًا  
(۴) رَبَّكَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدٍ زَيْدًا  
[معنی بیت: [کسی] پیش پدرم، از جانب هاشم آمد و او (پدرم) که زید را هلاک کرده بود [گفت] تو را به پروردگارت (خدا) سوگند، ای محمد دیه (خونبها) زید را بده.

نکته لغز: در واژه «محمد» است:

(۱) محمد: اسم شخصی است.

(۲) محم (مُرْحَمٍ مُحَمَّد) + د (فعل امر) به معنی بپرداز و ادا کن.

رَمِينَا حَاتِمَ حَيْثُ التَّقِينَا وَ سَامِيَ عَامِرٍ زَيْدًا يَقِينًا  
[معنی بیت: حاتم را هر جا که به او برخوردیم، مورد هدف تیر قرار دادیم و عامر در یقین بر زید برتری یافت

نکته لغز: در واژه «حاتم» است:

(۱) حاتم (مُرْحَمٍ از حَاتِمًا) منادی مُرْحَمٍ است.

(۲) حاتم = حات + م (مِنَ حَيْثُ...).

(۵) أَقُولُ لِعَبْدِ اللَّهِ لَمَّا لَقِيْتَهُ  
(۶) وَ نَحْنُ بِوَادِي الرُّومِ هَذَا الْقَنَاطِيرِي  
[معنی بیت: هرگاه که در وادی الروم به عبد(الله) بر می‌خورم (می‌رسم)، می‌گویم: تو را به خدا (خدا را) این نیزه را به پرواز در آور (به هوا پرتاب کن).

نکته لغز: در واژه «عبدالله» است:

(۱) عبد: منادای مفرد و مبنی بر ضم و محلاً منصوب. حال آنکه بعد از حرف جرّ واقع شده است و طبق قاعده باید مجرور باشد.

(۲) الله: منصوب است به جهت باب إغراء. (مفعول به برای فعل واجب الحذف و منصوب لفظاً). در حالی که ظاهراً مضاف الیه است و باید مجرور باشد.

وَرَدْنَا مَكَّةَ فَاسْتَقَيْنَا  
مِنَ الْبَيْرِ الْبَنِي حَفَرِ الْأَمِيرَا

[معنی بیت: وارد مکه شدیم و آب خواستیم به امیر از چاهی که او (امیر) کنده بود.

نکته لغز: در واژه «امیر» است:

(۱) امیر: فاعل است برای فعل (حَفَرَ)

(۲) امیر: مفعول به است برای فعل (اِسْتَقَيْنَا).

وَيَحِ مَنْ لَامَ عَائِشًا فِي هَوَاهُ  
إِنَّ لَوْمَ الْمُحِبِّ كَالْأَغْرَاءِ  
[معنی بیت: وای بر کسی که عاشقی را به خاطر عشقش سرزنش کرد، زیرا سرزنش عاشق همچون ترغیب او بر عشق است.

نکته لغز: در «إِنَّ لَوْمَ الْمُحِبِّ كَالْأَغْرَاءِ» (= إِنَّ لَوْمَ الَّذِي مُحِبِّكَ الْإِغْرَاءُ). است

(۱) ال: در نظر نخست (الف و لام تعریف) به نظر می‌رسد حال آنکه (أل) موصول به معنی «الذی» است و «مُحِبِّ» مفعول به برای شبه فعل (لَوْمَ) و منصوب لفظاً.

(۲) ک: نخست حرف جر مفید تشبیه به نظر می‌آید و (الإغراء) باید مجرور باشد، لکن حذف کاف مربوط به (مُجِبِّ) است و در واقع «مُجِبِّكَ» است و «الإغراء» خبر برای «إِنَّ» و مرفوع است لفظاً.]

أُخَالِدُ زَيْدًا وَاقْتُلُ ابْنِي فَإِنَّهُ أَحَبُّ إِلَيَّ قَلْبِي مِنَ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ

[معنی بیت: ای کسی که نامش خالد است، خونیهای زید را بپرداز و برای فرزندم خدمتگزاری کن؛ چراکه او برای من دوست داشتنی‌تر از گوش و چشم من است.]

لغز بیت: در واژه «خَالِدٍ» است به این صورت که: خَالِد: منادای عَلَم است باید در حالت ندا مرفوع می‌شد، حال آنکه به ظاهر مجرور است؛ اَمَّا آن به صورت منادای مَرخَم آمده (خَالٍ) و «د» فعل امر است به معنی بپرداز و ادا کن.]

لَقَدْ طَافَ عَبْدُ اللَّهِ بِالْبَيْتِ سَبْعَةً وَ سَلَعَنَ عُيَيْدُ اللَّهِ ثُمَّ أَبِي بَكْرٌ

[معنی بیت: به تحقیق که دو بنده خدا خانه (کعبه) را هفت بار طواف کردند و شتافت عبید و سپس پدر من بکر به سوی خدا.]

لغز بیت در واژگان «عبدالله» و «عبيدالله» و «أبي بكر» است به این صورت که:

(۱) «عبد» بنا بر فاعل بودن باید مرفوع باشد، حال آنکه به ظاهر چنین نیست ولی باید دانست که الف در الله متعلق به «عبد» است که (عبدان) بوده که به دلیل مضاف واقع شدنش «نون» از آخر آن حذف شده و «عبدا» باقی مانده است و فاعل برای فعل «طاف».

(۲) «عبيد» فاعل و مرفوع است و «الله» منصوب به نزع خافض. پس (عبيدالله) نیست بلکه دو کلمه جدا از هم هستند.

(۳) همان‌طور است «أبي بكر» یعنی «أب» معطوف به «عبيد» و مرفوع تقدیراً و «ی» متکلم وحده و مضاف إليه و مجرور محلاً و «بكر» عطف بیان برای «أب» و مرفوع لفظاً.]

أَقُولُ لِخَالِدًا يَا عَمْرُو لَمَّا عَلَتْنَا بِالسُّيُوفِ الْمَرْهَفَاتِ

[معنی بیت: می‌گویم به خاطر جاودانگی، ای عمرو آن گاه که دندان (نوک) شمشیرهای برآهیخته بالا رفت. نکته لغز: در واژه (لِخَالِدًا) است: بدین صورت که «ل» در ابتدای کلمه حرف جر نیست، «فعل امر» است و «خَالِدًا» مفعول له و منصوب است. همچنین در ترکیب «عَلَتْنَا بِالسُّيُوفِ» لغز موجود است: (عَلَتِ «بالا رفت، اوج گرفت» + نَابِ «دندان، نوک شمشیر») است.]

أَنْ حُسَيْنٌ يَوْمَ رَحْنَا وَمَالِكٍ أَبِي مُنْذِرٍ وَارْكَبَ عَلَيَّ جَمَلًا صَعْبًا

[معنی بیت: حسین روز رفتن (کوچ) ما ناله و آئین کرد و قسم به مالک که منذر خودداری کرد و (به من گفت که) ای تو! بر پشتِ سختِ شتر سوار شو.]

نکته لغز:

(۱) «أَنْ» فعل ماضی است از مصدر «أَنِينُ» و «حُسَيْنٌ» فاعل آن است و مرفوع لفظاً حال آنکه در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که «أَنْ» از حروف مشبهه بالفعل است و «حُسَيْنٌ» اسم آن و باید منصوب

واقع شود.

۲) «و» حرف عطف نیست، بلکه حرف قسم است و «مَالِكِ» مقسومٌ علیه به فعل محذوف (أَقْسِمُ) حال آنکه در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که «مالک» معطوف به «حسین» است و باید مرفوع باشد نه مجرور. ۳) «أَبِي» فعل ماضی است و «مُنْذِرٌ» فاعل آن است و لفظاً مرفوع و «أَبِي مُنْذِرٍ» نیست و معطوف به «مَالِكِ» نیست.

۴) «عَلِيٌّ» اسم است در جایگاه نحوی منادای مفرد است و حرف جرّ نیست.]

لِللَّحْمِ أَيْبَاءُكَ يَا يَزِيدُ لِلْقَوْمِ يُعْطُونَكَ الَّذِي تُرِيدُ

[نکته لغز: در «با یزید» است که کاتب شعر نقطه‌ای را بر آن افزوده و (یا یزید) کرده است که در نظر نخست حرف ندا + منادای علم می‌نماید، حال آنکه (با یزید) است که «با» مخفف (أبا) و منادی مضاف است و منصوب به اعراب نیایی «الف».

همچنین در «لِلْقَوْمِ» (لِ) فعل امر است و (القَوْم) مفعول به و منصوب است لفظاً، حال آنکه در نگاه نخست جار و مجرور به نظر می‌آید.]

أَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ وَسَطُ رَحَائِلِنَا وَمَالَ عُبَيْدِ اللَّهِ نَهَيْبٌ ذَخَائِرُ

[معنی بیت: الاغ عبيدالله در میان بارگیان ماست و مالش در نهیب اندوخته‌های ما.

نکته:

أَنَا: در وهله اول به نظر می‌رسد که (أنا) فعل ماضی و همراه ضمیر متصل (نا) مفعول به و منصوب محلاً و فاعلش (عُبَيْد) مجرور که باید مرفوع باشد؛ حال آنکه (أَنَا) مثنای «أَنَا نَا» و در جایگاه مبتدأ است و به جهت اضافه شدن به «عُبَيْد» (نون) از آخر آن حذف شده است و (عُبَيْد) مضافٌ إليه و مجرور است لفظاً. همچنین در واژه (مَال) مای استفهامیه است و «لِ» حرف زاید است که از «عُبَيْد» جدا نوشته شده است و جایگاه نحوی خاصی ندارد. و (عُبَيْد) بجهت مبتدأ بودنش مرفوع است لفظاً حال آنکه به نظر می‌رسد که مجرور به حرف جرّ باشد.]

فِرْعَوْنُ مَالِي وَ هَامَانُ الْأُولَى زَعَمُوا إِنِّي بَخِلْتُ بِمَا يُعْطِيهِ قَارُونَ

[مفهوم و نکته لغز: در وهله اول «فِرْعَوْنُ» منادای مفرد، معرفه و مبتنی بر ضمّ به نظر می‌رسد که نام حاکم مصر باستان بوده و (هامان) نیز وزیر او است. قارون نیز نام مرد ثروتمندی که در زمان فرعون می‌زیسته است، ولی سپس معلوم می‌گردد که فرعو + ن (فعل امر بمعنی اتمم: کامل کن) است.

«مَالِي» نیز مرکب است (ما) که در جایگاه مفعول به است برای فعل امر «فِرْعَوْنُ» و منصوب محلاً و (لی) جار و مجرور است، حال آنکه در نگاه نخست «مَالِي» یک کلمه به نظر می‌رسید.]

وَفِي كُتُبِ الْحَجَّاجِ أَمْثَالُ مَعْشَرٍ تَعَلَّمَهَا مِنْهُ سَعِيدٌ وَ عَامِرٌ

[معنی بیت: در نوشته‌های حجّاج، سخنانی از جوانمردان است که یاد گرفت از آن سعید و عامر.

نکته لغز: تَعَلَّمَ، در اصل «تَتَعَلَّمَ» فعل مضارع از مصدر باب تَفَعَّل است و در جایگاه صفت برای «أَمْثَالُ»

و محلاً مرفوع است و (ها) در آخر آن به نظر می‌رسد که مفعول به و محلاً منصوب باشد، حال آنکه (ها) فعل امر است.]

وَقُلْ لِمُشِيْبِي اسْتَبَقَ امْرًا فَاِنَّمَا  
بَقَاءُ الْعَوَانِي اَنْ تَشِيْبَ الْمُفَارِقَا  
[نکته: امراً:]

(۱) مفعول به برای فعل اسْتَبَقَ و منصوب لفظاً.

(۲) أم (حرف إضراب) + (فعل امر از رَأَى يَرَى).

لَوْلَا مَقَالِي سَعِيدٍ خَالِدًا ذِنْفَا  
لَمَّا تَشَبَّتْ لِي إِذْ قَالَ سَلْمَانَا

[نکته لغز: ابتدا به نظر می‌رسد که (لولا) از ادات تحضیض عربی است، حال آنکه «لو» حرف شرطیه است که (لام) فعل آن، (قالی) فاعل برای فعل ماضی (لام) و تقدیراً مرفوع است؛ همچنین (سلمان) نخست اسم علم به نظر می‌آید، حالی که (سل) فعل امر از سَأَلَ يَسْأَلُ بوده و «مان» (اسم علم) و مفعول به آن است.]

كُلُّ لِبَابٍ إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ هَنِيئًا  
وَلَا تَكُنْ عَجُولًا حَرِيصًا  
[نکته لغز: كُلُّ: در وهله نخست به نظر می‌رسد که «كُلُّ» بنا بر مبتدا بودن، باید مرفوع باشد و «لباب» نیز بنا بر مضاف إليه بودن، مجرور گردد، در حالی که «كُلُّ» فعل امر و فاعلش أنت و لباباً مفعول به آن و منصوب لفظاً.]

أَتَانَا عُبَيْدَاللَّهِ فِي أَرْضِ دَارِهِ  
وَفَارَقْنَا بَكْرًا وَفَارَقْنَا بَكْرًا

[نکته لغز: (أتانا) مثنای آنانان است که به جهت اضافه شدن به عبید (نون) از آخر آن حذف شده و مبتداست و مرفوع به إعراب نیایی (الف) در آخرش، در حالی که به نظر می‌رسد که «أتا» فعل ماضی است و «نا» مفعول به آن و محلاً منصوب و «عبید» بنا بر فاعل بودن، باید مرفوع باشد نه مجرور.]

سُنُورُنَا فِي سَوَادِ اللَّيْلِ قَارِيَةً  
وَدِيكُنَا فِي بِيَاضِ الصُّبْحِ قَاقُولَا

[معنی بیت: گریه ما در تاریکی شب آواز می‌خواند و خروس ما در روشنایی صبحدم قوقولی قو می‌کند.  
نکته لغز: (قاریه) نامی است برای گریه معادل «هیره» «قا» فعل ماضی + «ریه» مفعول به برای «قا» و منصوب محلاً. قاریه (جمله فعلیه) محلاً مرفوع خبر برای «سُورُ» قاقولا: (قا) فعل ماضی از (قاو) و (قول) مفعول برای فعل (قا) جمله (قاقولا) خبر برای مبتدا (دیک) و مرفوع محلاً.]

أَتْبَنِي بَعْدَ إِبْنَانٍ فَقَالَا  
وَلَا يُعْنِي الْمَقَالُ وَلَا فَعَالَا

[معنی بیت: پسر، پس از این دو پسر که خواب نیمروز کردند، آمد و هیچ سخن و عملی سودی ندارد.  
نکته لغز: (أتبني) أتى: فعل ماضی + بنی (بنی) فاعل. همچنین (قالا) فعل ماضی از «قیلوله» به معنی خواب نیمروز است و الف در آخر آن برای اشباع است.]

وَلَمَّا قَرَأَ زَيْدٌ عَلَيْنَا كِتَابَهُ  
وَفِي الصُّحُفِ أَنْارًا عَرَفْنَا السَّرَائِرُ

[معنی بیت: و زید کتاب (نوشته) اش را بر ما جمع کرد و در کتاب‌ها (نوشته‌ها) نشانه‌هایی هست که خوی

و خصلت‌ها را می‌شناساند.

نکته: لَمَّا؛ لَمْ فعل ماضی از (لَمْ يَلْمُ لَمَّا).

إِنِّي ضَمَنْتُ لِمَنْ زَارَنِي خَلَهُ  
إِنِّي رَأَيْتُ وَ خَيْرَ الْقَوْلِ أَصْدَقَهُ  
و تَحِيَّةٌ تُهْدَى إِلَيْهِ زَاداً  
شَيْخاً وَ جَارِيَةً فِي بَطْنِ عَصْفُورِ  
وَ شَيْاطِينَهَا تُزَى بِالنَّهَارِ  
إِنَّ عَمراً بَنَى وَ عَثْمَانَ دَاراً

[معنی بیت اخیر: به راستی که عمرو و عثمان خانه‌ای را بنا نهادند و گلش را آراستند، به طوری که در روز (روشن) به چشم دیده می‌شود.

و نکته لغز آن: در واژه «وَشَيْاطِينَهَا» است، بدین گونه که در وهله نخست به نظر می‌رسد که «و» حرف عطف بوده، «شَيْاطِينِ» جمع شیطان و «ها» ضمیری است که به کلمه دار برمی‌گردد؛ حال آنکه «وَشَيْاطِينَهَا» فعل مثنی از «وَشَى» و «طِينِ» اسم است به معنی گل و «ها» ضمیر عائد به دار است. و شَيْاطِينَهَا فعل مثنی (آراستند آن دو) + طِينَهَا (گل آن را).

أَبْصَرْتُ جَارِيَةً حَسَنَاءَ فَاتَّقَهُ  
فِي بَطْنِهَا رَجُلٌ فِي بَطْنِهِ رَجُلٌ

[معنی بیت: به چشم دیدم (نگریستم) کنیزکی زیبارو را که در شکمش مردی بود که در شکم آن مرد نیز قبیله‌ای بود.

نکته لغز: مراد از (بَطْنِ) نخست شکم و از (بَطْنِ) دوم قبیله است.

وَ غُلَامٍ رَأَيْتُهُ صَارَ كَلْباً  
ثُمَّ فِي سَاعَتَيْنِ صَارَ غَزَالاً

[معنی بیت: و چه بسیار جوانی را دیدم که سگی را بُرید و جدا کرد و سپس دو ساعت (دو لحظه) بعد آهویی را بُرید و جدا کرد.

نکته لغز: نخست به نظر می‌رسد که (صار) از افعال ناقصه است و (کلباً) و (غزالاً) هر دو خبر آن هستند، در حالی که (صار) فعل تامه است به معنی بُرید و از هم جدا ساخت؛ و (کلباً) و (غزالاً) هر دو مفعول به هستند و لفظاً منصوب.

وَ مَا قُلْتُ شِعراً مَدُّ خُلِقْتُ وَ أَنَّنِي  
لَأَعْلَمُ حَقّاً إِنَّنِي أَشْعَرُ الْبَشَرِ

[معنی بیت: و من شعری نسرودم، مگر از زمانی که آفریده شدم و به راستی حقیقتاً می‌دانم که همانا من شاعرترین انسان‌ها هستم.

نکته لغز: در واژه «أَشْعَرُ الْبَشَرِ» است، بدین صورت که (أَشْعَرُ) به دو معنی: شاعرترین و آنکه موی بر پوستش زیاد باشد.

بَشَرٌ: نیز در دو معنی به کار رفته است: بشر جمع بشر و پوست بدن.

بُئِينَةً نَسَانَهَا سَلَبَتْ فُوَادِي  
بِلا جُرْمٍ جَنَيْتُ بِهَا سَلاماً

[معنی بیت: کینه و دشمنی بئینه دلم را در ربود، بی‌آنکه جرم و خطایی مرتکب شده باشم، به جز اینکه بر او سلام کردم.

**نکته لغز:** در واژه «سَلاماً» است:

(۱) به معنی سلام و درود.

(۲) سَلاماً: فعل مثنی از سَأَلَ یَسْأَلُ سُؤْلاً + مَا (مفعول به و منصوب محلاً).

كَيْفَ أَشْكُرُ مِنْكَ مَا حَلَّ بِنَا      أَنَا أَنْتَ الْقَاتِلِي أَنْتَ أَنَا

[معنی بیت: چگونه از تو سپاسگزاری کنم که آنچه در میان ما واقع شد (این است که) من تو هستم و تو من هستی که قاتل و کشنده منی.]

دَعَا خَالِدًا رَبَّ السَّمَوَاتِ فَوْقَهُ      وَ زَارَ مِنَ النَّاسِ الْكِرَامِ وَجُوهَهَا

[معنی بیت: شما دو نفر را کنید خالد را، خدای آسمان‌ها بالاتر از اوست و کریم از گروه اشراف و نجیبان مردم دیدن کرد.]

**نکته لغز:** نخست به نظر می‌رسد که «خالداً» فاعل برای فعل ماضی «دعا» است و باید مرفوع باشد؛ در حالی که (دعا) فعل امر مثنی از «وَدَعَ يَدَعُ» و فاعلش «الف» محلاً مرفوع است و (خالداً) مفعول به و منصوب لفظاً. (کرام) فاعل است برای فعل «زار» و «وَجُوه» مفعول به و منصوب لفظاً.

إِنَّ هِنْدَ الْجَمِيلَةَ الْحَسَنَاءُ      وَأَيَّ مَنْ ابْتَغَيْتَ بَوْعِدٍ وَفَاءُ

[معنی بیت: به وعده خویش وفا کن، ای هند زیباروی نیکوچهره! و کدام کس را یافتی که به وعده‌اش وفاداری کند؟!]

**نکته لغز:** نخست تصور می‌شود (إِنَّ) از حروف مشبّهة بالفعل است و (هند) باید که اسم آن باشد و منصوب گردد، حال آنکه (!) فعل امر است همراه نون تأکید ثقیله و فاعلش (یاء) محذوف می‌باشد و (هند) منادای عَلم و مبنی بر ضم و مرفوع است.

إِنَّمَا زَيْدًا إِلَيْنَا سَائِرُ      أَمِنْ بَلَدٍ ضَلَّ فِيهِ سَائِرُ

[معنی بیت: به راستی زید به سوی ما روانه است، از دیاری که رونده در آنجا راه را گم کرد.]

**نکته لغز:** در نظر نخست این گونه است که (إِنَّمَا) مرکب است از «إِنَّ» حرف مشبّهة بالفعل و «ما» کافه. حال آنکه (زیداً) مفعول به آن و منصوب لفظاً و (سائر) فاعل آن است و مرفوع لفظاً.

فَهُوَ يَأْتِينَا عِشَاءً فِي سَحَرٍ      مَا لَهُ فِي يَدِهِ أَوْ عَامِرُ

[معنی بیت: و او شب هنگام پیش ما آمد، در حالی که سحرگاه در دستش چیزی نبود.]

**نکته لغز:** چنین به نظر می‌رسد که (يَأْتِينَا) فعل و فاعلش «عش» است که به اشتباه منصوب شده و باید مرفوع باشد، در حالی که (يَأْتِي) فعل مضارع است و (نَاعِشاً) حال مفرد است و منصوب لفظاً.

أَكَلْتُ دُجَاجَتَيْنِ وَ دِيكَتَيْنِ      كَمَا أَكَلَ الْمُعَمَّرُ وَ دِيكَتَانِ

[معنی بیت: دو جوجه و دو خروس را خوردم، همان گونه که مُعَمَّر و دیکتان خورد.]

**نکته لغز:** (دیکتان) اسم عَلم است و فاعل است برای فعل «أكل». در حالی که در نظر نخست چنین به نظر می‌رسد که «دیکتان» مثنای «دیکه» است.



**قَالَ زَيْدٌ سَمِعْتُ صَاحِبَ بَكْرِ**      **قَائِلٌ قَدْنَى الْبَلَاءِ وَاءُ**  
 [نکته لغز: قال فعل ماضی نیست، بلکه مصدر است که به زید اضافه شده و مجموعاً (قَالَ زَيْدٌ) مفعول به مقدم است برای فعل «سَمِعْتُ» و در مصراع دوم، (قَد) فعل و نون وقایه است و یاء مفعول به آن است و (الباء واء) فاعل آن است و مرفوع لفظاً.]

**أَ رَامِيَةٌ بِكَ الْفَلَوَاتُ قَصْدًا**      **إِلَى مَنْ فِي خَزَائِنِهِ الْكُنُوزَا**  
 [معنی بیت: آیا (تاکنون) صحراهای بی آب به قصد و عمد تو را رانده است به سوی کسی که در گنجینه‌اش دینه‌هایی است؟]

نکته لغز: (رَامِيَةٌ) مبتدا و مرفوع است لفظاً، (بِكَ) جار و مجرور و «كاف» مفعول به برای شبه فعل «رَامِيَةٌ» و محلاً منصوب، (الْفَلَوَاتُ) فاعل برای شبه فعل «رَامِيَةٌ» و همچنین سَادَّ مَسَدَّ خَبْرٍ و مرفوع لفظاً.]

**دَخَائِرَ مَعْشَرٍ هَلَكُوا جَمِيعًا**      **وَمَاتَ أَقْلٌ مَن فِيهِ عَزِيزًا**  
 [معنی بیت: گنجینه‌های قومی که همگی هلاک گشتند و تعداد اندکی که در میان ایشان عزیز بودند. نکته لغز: (دَخَائِرَ) به نظر می‌رسد مبتدا ست و باید مرفوع باشد، حال آنکه «حال مفرد» است برای «کُنُوز» در بیت پیشین و منصوب لفظاً.]

**صَلِ الْهَجْرُ صَيْرَنِي مُثْلَهُ**      **فَإِنِّي مُحِبُّكَ نِضُو عَالِيًا**  
 [معنی بیت: (تو ای یار) برس و به من ببیوند، که هجران که مرا مثله گردانید و همانا که من دوستدار لاغر و بیمار تو بودم.]

نکته لغز: (الْهَجْرُ) به نظر می‌رسد که مفعول به برای فعل امر «صَلِ» باشد و منصوب؛ حال آنکه مبتداست و مرفوع لفظاً.]

**وَلَا تَحْفَ يَا مَنْ أَفْدَيْتَ لِي**      **فَإِنِّي مِنَ الْهَجْرِ صُبَّ قَتِيلًا**  
 [معنی بیت: ای کسی که فدا شدی به خاطر من، مه‌راس، چراکه من از هجران کشته شده‌ام.]

**سَاعِفٌ كَمَا كُنْتُ لِي**      **بِالْوَصَالِ فَإِنِّي ذَلِكَ الْخَلِيلًا**  
 [معنی بیت: یاری ام کن همان گونه که (قبلاً) برای من در وصال بودی، چراکه من همان دوست (گذشته) هستم.]

نکته لغز: (إِنَّ) از حروف مشبّهه بالفعل است و (ی) اسم آن و منصوب محلاً و (ذَلِكَ) در این بیت ضمیر اشاره به دور نیست، بلکه (ذَا) ضمیر اشاره و خبر «إِنَّ» و مرفوع محلاً و (كاف) حرف خطاب است.]

**حَدُّثُونِي أَنَّ زَيْدًا ضَاحِكًا**      **قَائِلٌ فِي حُبِّ هَذَا تَعَسَّفًا**  
 [معنی بیت: به من اطلاع دادند ناله و زاری زید را در حالی که خنده رو بود و می‌گفت وفا کن به عهد خویش که در دوستی این (هند) به بیراه رفتن است.]

نکته لغز: (أَنَّ) صورت دیگر از مصدر «أَنِين» به معنی ناله کردن از «أَنَّ يَأْنُ» و (زَيْدًا) مضافٌ إليه و مجرور لفظاً، حال آنکه «أَنَّ» به نظر می‌رسد از حروف مشبّهه بالفعل باشد و «زید» اسم آن و منصوب

لفظاً. (ضاحکاً) حال مفرد است و منصوب لفظاً. (فی) به نظر می‌رسد که حرف جرّ باشد، حال آنکه فعل امر است از «وَفَى يَفِي وَفَاءً».

وَعَجُوزٌ رَأَيْتُهُ فِي فَمِ كَلْبٍ      جُعِلَ الْكَلْبُ لِلْأَمِيرِ جَمَالاً

[معنی بیت: و چه بسیار شمشیری را دیدم در دهان سگی که آن سگ خود شتر (مركب) امیر شده بود. نکته لغز: (واو) در آغاز بیت، به معنی «رُبَّ» به کار رفته و (عَجُوز) بدان جهت مجرور شده، در حالی شاید به نظر رسد «واو» حرف عطف است و «عَجُوز» بنا بر مبتدا بودن باید مرفوع می‌شد. عَجُوز: دارای معانی متعددی است از جمله به معنی قبیله، عرب، شیخ، ریگ، گاو، شمشیر، زن و ... . فم: دارای چندین معناست از جمله، به معنی قبضه شمشیر و نیز نام قبیله‌ای است در یمن.]

رُبَّ ثَوْرٍ رَأَيْتُ فِي جِحْرِ نَمْلِ      وَ قِطَاتٍ تَحْمِلُ أَثْقَالاً

[معنی بیت: چه بسیار جای وسیع و بزرگی را دیدم در سوراخ (لانه) مورچه و چه بسیار پرندۀ سنگخواره‌ای را دیدم که [با کوچکی جثه‌اش] اشیاء سنگین را با خود می‌برد. نکته لغز: (ثور) دارای معانی متعدد است که در این بیت، به معنی جای وسیع و بزرگ آمده است. (قطات) مجرور به حرف واو که شبیه «رُبَّ» عمل کرده است، در حالی که چنین به نظر می‌رسد واو حرف عطف باشد و (قطات) بنا بر مبتدا بودن، مرفوع گردد.]

وَجَارِيَةٍ فِي ظِلِّ قَصْرِ رَأَيْتُهَا      لَهَا وَلَدٌ غَيْرُ هَادِيٍّ وَ عَاقِرٌ

[معنی بیت: و چه بسیار کنیزی را در سایه سار کاخی دیدم که او را فرزندی نافرمان است. نکته لغز: (جاریه) در وهله نخست به نظر می‌رسد صفت برای «جاریه» است، در حالی که آن حال مفرد از فاعل فعل (لَمْ تقرب) است. به راستی که نمازگزار از (در) آتش است.]

أَبِي عُلَمَاءِ النَّاسِ أَنْ يَخْزُونِي      بِجَارِيَةٍ لَمْ تَقْرُبِ الْفَحْشِ زَانِيَةٍ

[معنی بیت: دانایان مردم خودداری کردند از اینکه خوار بدانند مرا به سبب کنیزی که نزدیک نشد... . نکته لغز: (زانیه) در وهله نخست به نظر می‌رسد صفت برای «جاریه» است، در حالی که آن حال مفرد از فاعل فعل (لَمْ تقرب) است.]

مَرَرَهُ بِدَارِ هِنْدٍ فَكَلَّمْتَنِي      فَلَا وَ اللَّهُ مَا نَطَقَتْ بِحَرْفٍ

[معنی بیت: از خانه هند گذشتم و او (هند) دل مرا جریحه‌دار کرد، نه، به خدا سوگند که آن خانه حرفی را بر زبان نیاورد.]

نکته لغز: در واژه (كَلَّمْتَنِي) است، بدین صورت که نخست به معنی «او با من سخن گفت» و اگر بنویسیم (كَلَّ) + (مَتْنِي) تن مرا مجروح کرد.]

إِنَّ لِلْأَهْيِ إِلا هَا فَوْقَهُ      يَبْسُطُ النِّعْمَةَ يَجْزِي مَنْ شَكَرَ

[معنی بیت: همانا برای هر بخشنده‌ای، خدایی بالای سر اوست که نعمت‌ها را فراوان می‌کند و پاداش

بررسی منظومه‌الغز، منسوب به سیبویه / عیوض هوشیار - یوسف بیگ‌باباپور

می‌دهد آن کس را که او (خدا) را سپاس گفت.

**نکته لغز:** واژه (اللاهی) در اصل «لاهو» از ریشه «لَهُو» است، به معنی آنکه به بازی سرگرم شود، غافل و بی‌خبر است، اما در این بیت به معنی بخشنده و دست و دل باز آمده است.

**إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ مَنْ تَابَعَهُ وَ النَّبِيِّنَ جَمِيعاً فِي السَّفَرِ**

[معنی بیت: به راستی که فرعون و پیروانش و خبر رساندگانش (مشاورانش) همگی در آتش دوزخند. نکته لغز: (نبی) از مصدر نبأ به معنی خبر رسان و پیام آور است و در این بیت با صنعت بدیعی ایهام آمده است:

(۱) معنی قریب: پیامبر خدا

(۲) معنی بعید: خبرچین و مخبر و مشاور.]

**مَرَرْتُ بِزَيْدٍ مُّخْبِرًا إِنَّ خَالَهُ أَبَاهُ حُسَيْنٌ مِنْ فِرَاقِ حَبِيبِهِ**

[معنی بیت: بر کسی گذشتم (برخوردم) که خبر می‌داد حسین از پدرش (به یاد می‌آورد) ناله‌های دایی‌اش از دوری محبوبش.

**نکته لغز:** (مُخْبِرًا) مصدر است و قائم مقام مفعول به دوم برای فعل «مَرَرْتُ» و منصوب لفظاً. (أَنَّ) مصدر است از «أَنَّ يَأْنُ أَنْبَأُ» و اضافه شده است به «خَالِهِ».

(أبَاهُ) مفعول به اول برای شبه فعل «مُخْبِرًا» و منصوب به إعراب نیابی الف. و (حُسَيْنٌ) فاعل برای «مُخْبِرًا».]

\*\*\*

**كِتَابٌ نَحْوَمَا فِيهِ وَ نَعْرِفُ مَا مَعَانِيهِ فَمَنْ يَحْفَظُ بِمَا فِيهِ فَإِنَّ الْعَسَلَ فِي فِيهِ**

[معنی بیت: این کتاب نحوی است که همه چیز در آن است و ما نیز معانی آن همه را می‌شناسانیم (معرفی می‌کنیم) پس هر کس که مطالب آن (کتاب نحو) را به خاطر بسپارد، به راستی که عسل در دهان او باد (شیرین کام باد).

**نکته لغز:** در واژه «فیه» است: فیه: در آن؛ فیه: دهان او. (فو - فا - فی = فَم - فَم - فَم).]

\*\*\*

انجامه کاتب در آخر نسخه چنین است: «هَذِهِ الْأَلْغَازُ تُصْنِفُ النَّحْوِيَّ سِبْوِيَّةً، تَمَّتْ عَلَى يَدِ الْفَقِيرِ الْحَقِيرِ: مُحَمَّدِ حُسَيْنٍ».

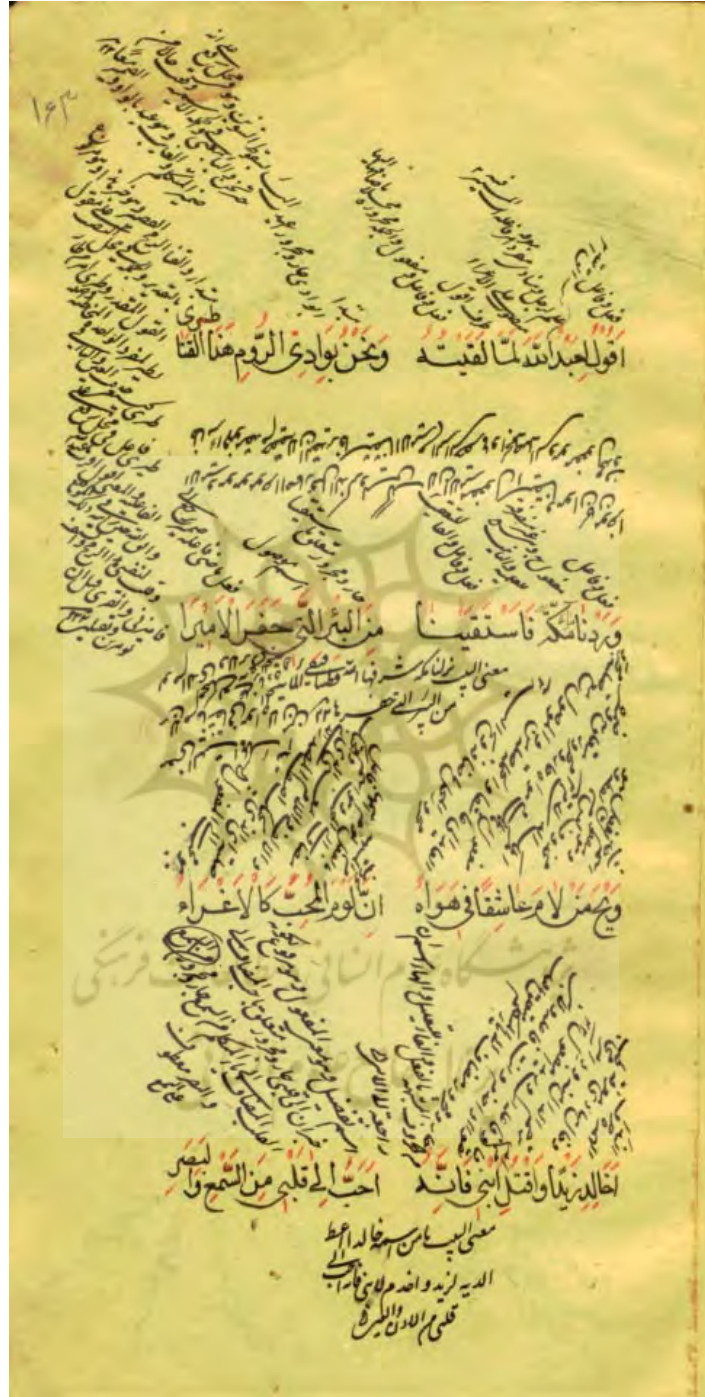
[این لغزها (چیستان‌ها) تصنیف (برساخته) دانشمند نحوی سیبویه است که توسط فقیر حقیر، محمدحسین پایان یافت.]

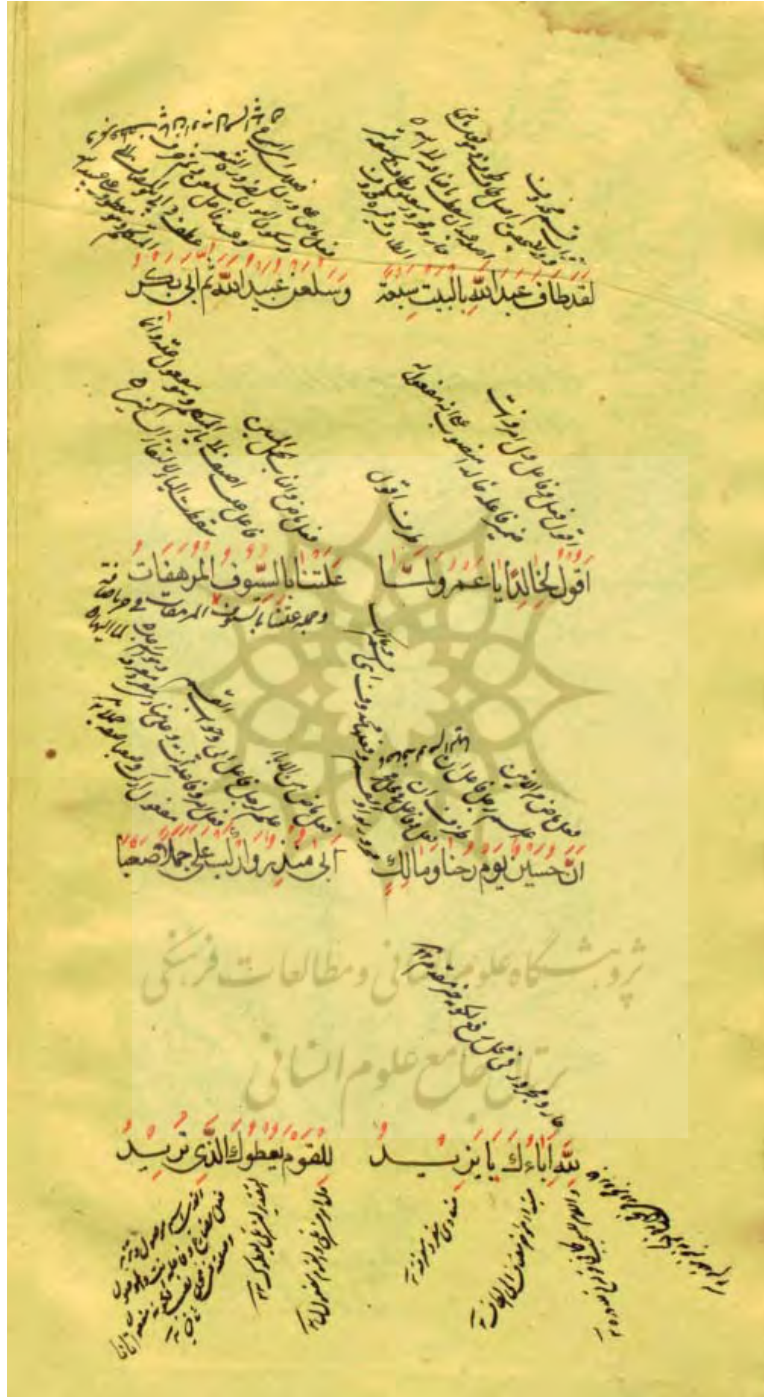
\*\*\*

بررسی منظومه‌الغز، منسوب به سیبویه/ عیوض هوشیار - یوسف بیگ باباپور



پیام بهارستان / ۲۵، سه، ش ۱۸ / زمستان ۱۳۹۱

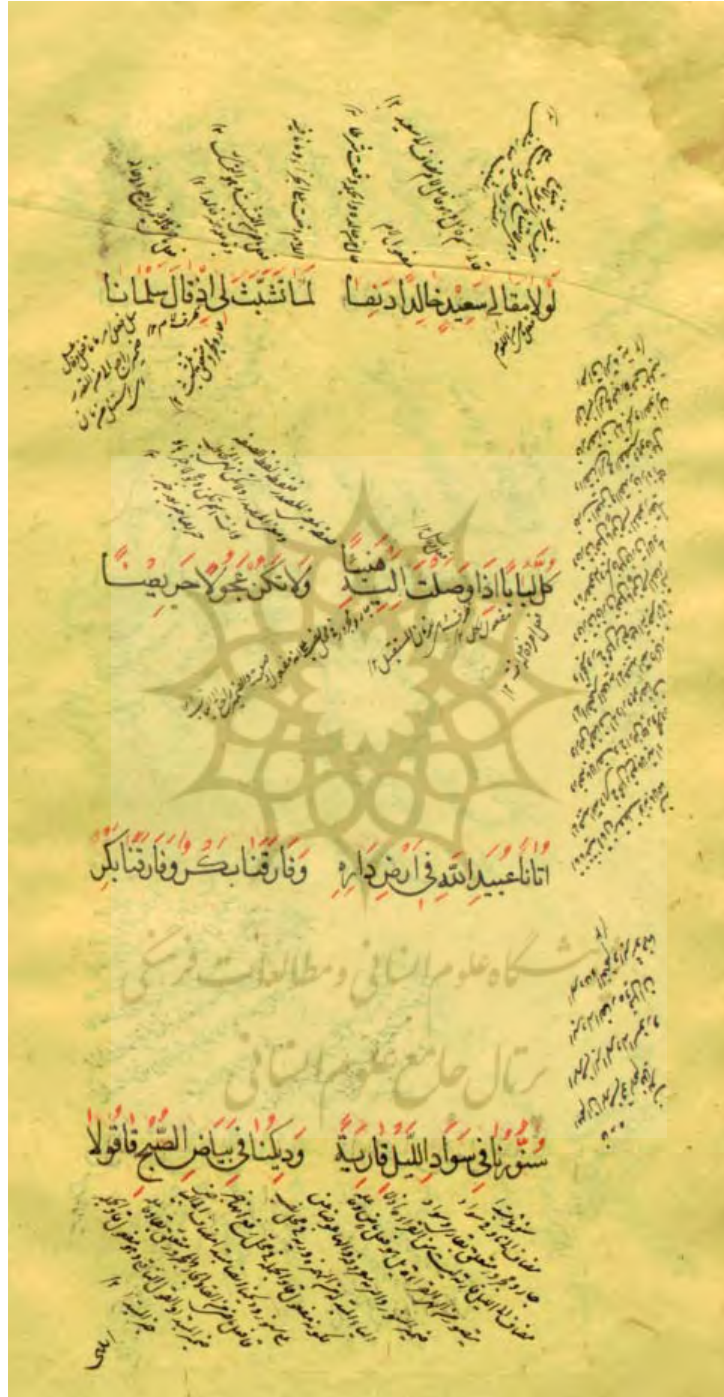




بررسی منظومه‌الغز، منسوب به سیبویه / عیوض هوشیار - یوسف بیگ باباپور



پیام بهارستان / ٢٥، ش ١٨ / زمستان ١٣٩١





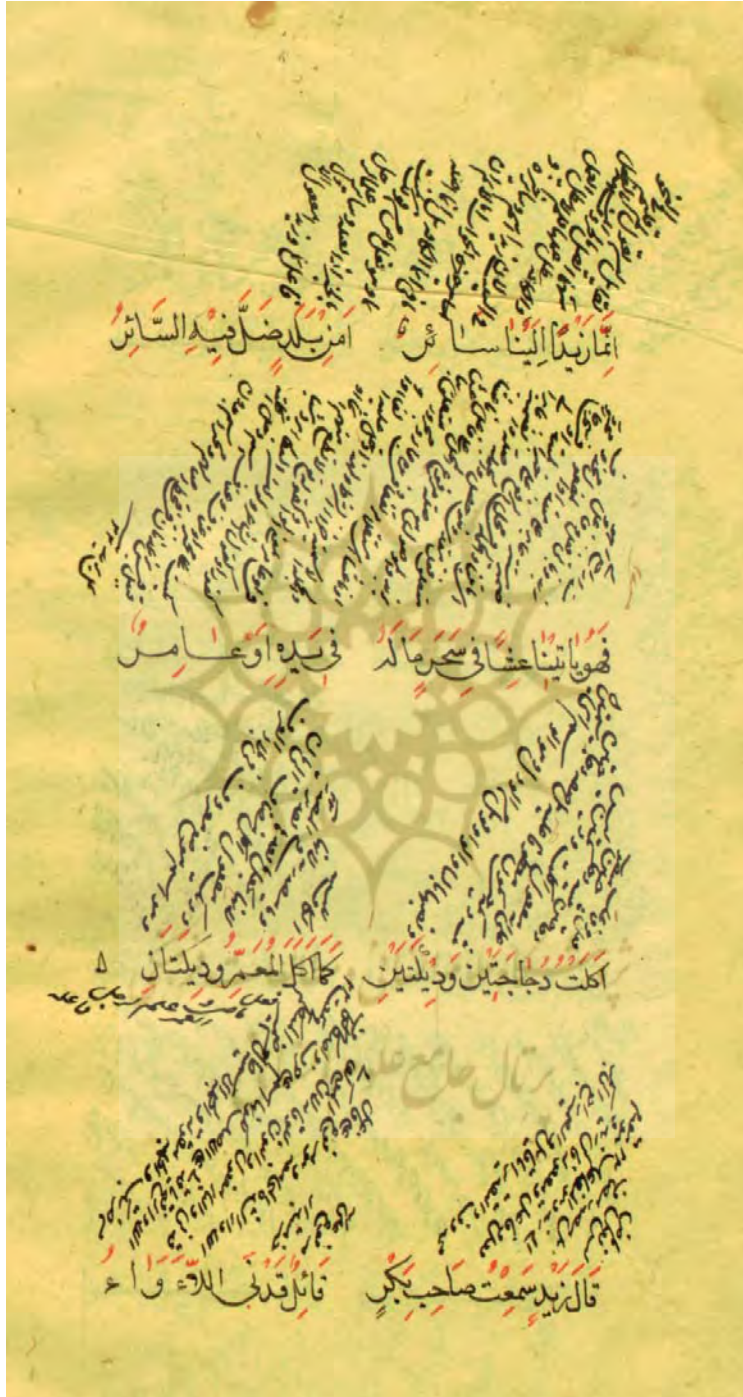


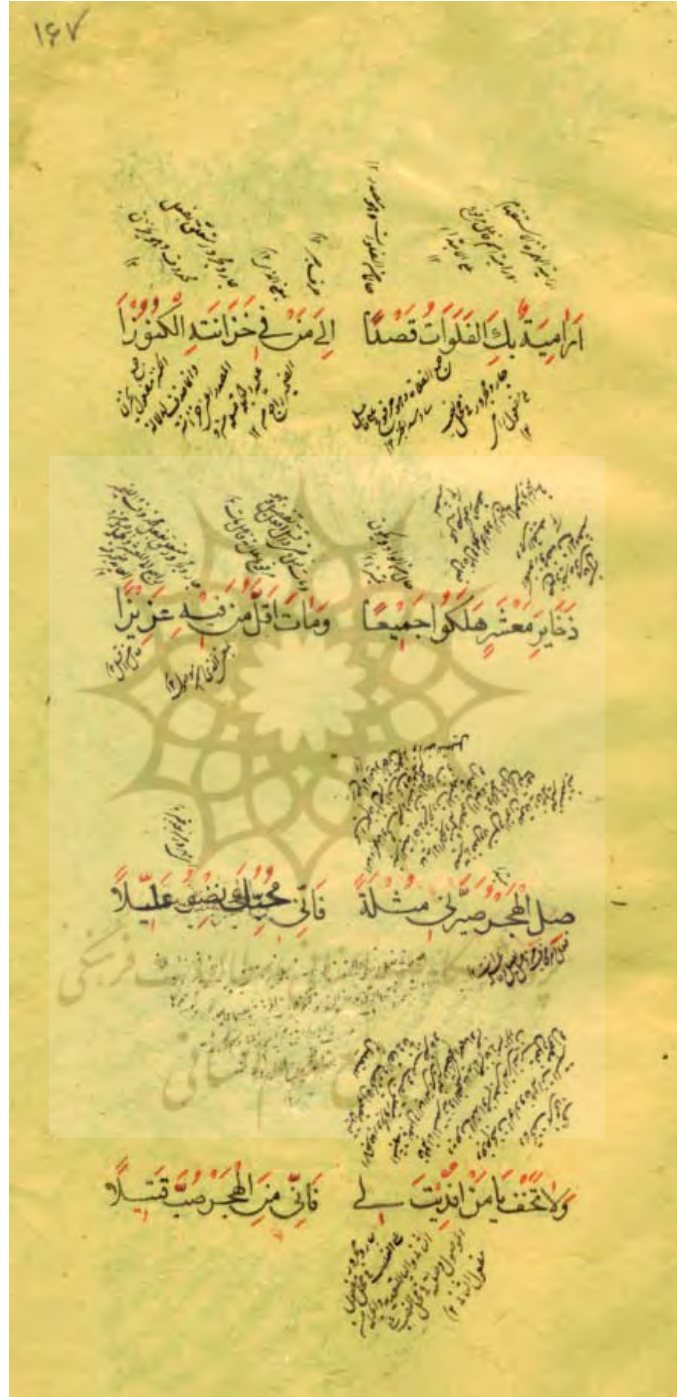


بررسی منظومه‌الغز، منسوب به سیویه / عیوض هوشیار - یوسف بیگ باباپور

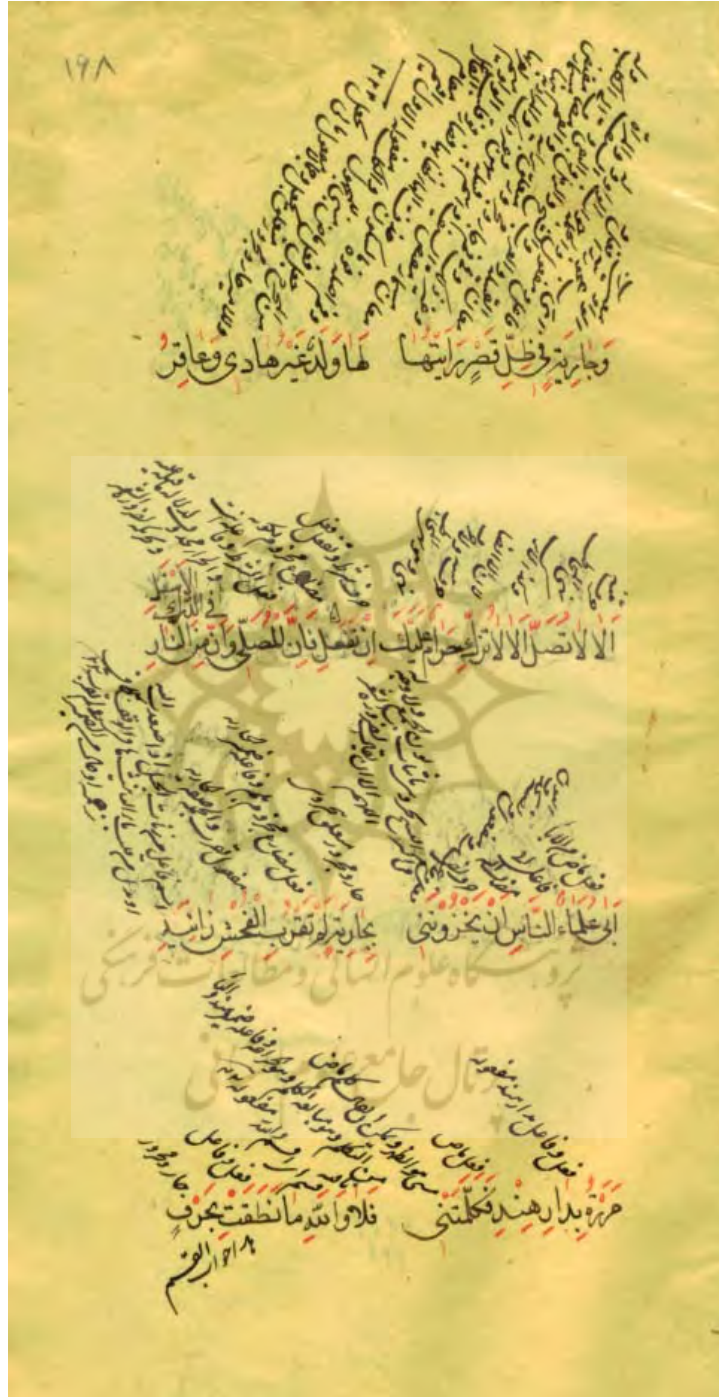


پیام بهارستان / ۲۵، س، ش، ۱۸ / زمستان ۱۳۹۱









بررسی منظومه‌الغز، منسوب به سیبویه/ عیوض هوشیار - یوسف بیگ باباپور



پیام بهارستان / ۲۵، سه، ش ۱۸ / زمستان ۱۳۹۱



بررسی منظومه‌الغز، منسوب به سیبویه / عیوض هوشیار - یوسف بیگ باباپور

